

نقش سیاسی - اجتماعی - فرهنگی دهقانان

در سده‌های نخستین دوران اسلامی*

دکتر احمد تفضلی

دهقانان در سده‌های نخستین دوران اسلامی نقش سیاسی، اجتماعی - فرهنگی مهمی در ایران داشته‌اند. فداکاری‌ها و از خودگذشتگی‌های آنان از سویی و تدابیر خردمندانۀ آنان، از سوی دیگر، موجب جلوگیری از خون‌ریزی‌ها و تخریب‌های تازیان در بسیاری از نقاط ایران شد. وطن‌دوستی و علاقه‌مندی آنان به آداب و رسوم و زبان ایران بود که فرهنگ این سرزمین پایدار و مستقل ماند و زبان فارسی جای خود را به زبان عربی نسپرد و تعهد آنان به حفظ روایات کتبی و شفاهی ایران‌باستان بود که ضامن دوام و بقای داستاهای حماسی، تاریخی و عشقی ایران باستان شد. تاریخ ایران دین فراوانی به این مردان غالباً ناشناخته یا کم‌شناخته شده دارد. این مقاله فشرده که خلاصه کتابی است که نگارنده در دست تدوین دارد، به روان بزرگواری تقدیم می‌شود که میهن‌دوستی خردمندانۀ و خدمت به فرهنگ ایران با وجود او عجین بود.

*. ایران‌نامه، سال پانزدهم، صص ۵۷۹-۵۹۰.

دهقان صورت عربی شده کلمه پهلوی دهگان (dehgan) یا صورت قدیم‌تر دهیگان (dehigan) به معنی «منسوب به ده یا زمین»، «زمین‌دار»، است که از طریق سریانی^(۱) به عربی و از آنجا به فارسی راه یافته. دهقان در اواخر دوره ساسانی به طبقه‌ای از نُجَبای زمین‌دار درجه دوم اطلاق می‌شده است^(۲) که از نظر اهمیت پایین‌تر از طبقه آزادان و بزرگان^(۳) و کدخدایان^(۴) قرار داشته‌اند. به روایت مسعودی،^(۵) دهقانان در دوره ساسانی از نظر مقام پس از شهریگان (شهریج) قرار داشته‌اند. اداره امور محلی ارتباً به آنان می‌رسیده و در این کار نقش مهمی بر عهده داشته‌اند و روستاییان موظف به اطاعت از آنان بودند.^(۶) اما املاک زراعی آنان، در مقایسه با املاک نُجَبای درجه اول زمین‌دار، چندان وسعت نداشت. این طبقه در حقیقت نماینده دولت در میان روستاییان بودند و به نظر می‌رسید که وظیفه اصلی‌شان جمع‌آوری مالیات بوده است.^(۷) دهقانان بنا بر اهمیت مرتبه اجتماعی‌شان خود به پنج گروه تقسیم می‌شدند و لباس‌های آنان بر این اساس متفاوت بود.^(۸) عنوان دهقان را در اسناد رسمی اوائل دوره ساسانی نمی‌بینیم بلکه آن را گاه‌گاه در کتاب‌های پهلوی زردشتی، که تدوین‌نهایی آنها در قرون نخستین دوران اسلامی است، می‌یابیم و نیز در منابع دوران اسلامی که وضع اجتماعی و سیاسی دوران متأخر ساسانی را منعکس می‌سازند، مکرراً بدان برمی‌خوریم. بنابر این می‌توان احتمال داد که این کلمه به صورت «عنوان» یک طبقه اجتماعی از ابداعات دوره خسرو انورشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۹م) و پیدایی آن نتیجه اصلاحات ارضی او باشد.^(۹) این پادشاه به شاهان دیگر توصیه می‌کرد که به همان اندازه که از شاهی پاسبانی می‌کنند، از طبقه دهقانان نیز پاسداری کنند، زیرا این دو به منزله برادرند.^(۱۰) اما در منابع پهلوی^(۱۱) و آثار دوران اسلامی،^(۱۲) که بیشتر بر خدای‌نامه

پهلوی و ترجمه‌های عربی آن متکی هستند، برای اهمیت دادن به طبقه دهقانان، اصل آنان به ویکرد یاویکرت،^(۱۳) برادر هوشنگ شاه افسانه‌ای باز می‌گردد، گرچه در بعضی روایت‌ها خود هوشنگ^(۱۴) یا منوچهر^(۱۵) را مبدع این طبقه دانسته‌اند، همان‌گونه که مبدع طبقات چهارگانه ساسانی جمشید شاه پیشدادی به شمار آمده است.^(۱۶) در دوره ساسانی دهقانان و اهل‌البیوت^(۱۷) در روز دوم نوروز به حضور شاه بارمی‌یافتند^(۱۸) و جشن خرم‌روز یا خرّه‌روز یا نود‌روز، که در نخستین روز از ماه دی برگزار می‌شد؛ جشن خاص دهقانان بود. در این روز شاه متواضعانه با دهقانان و کشاورزان می‌نشست و می‌خورد و می‌نوشتید.^(۱۹) اعراب در نخستین تجاوزهای پراکنده خود به ایران در زمان ابوبکر (۱۱ تا ۱۳ هـ ق) قلمرو دهقانان نواحی مرزی را که از ثروت برخوردار بودند غارت می‌کردند.^(۲۰) بعد در زمان عمر (۱۳ تا ۲۳ هـ ق) و جانشینانش، که به حمله‌های شدیدتری دست زدند و نواحی گوناگون را فتح کردند، و با پاشیده شدن قشون و از میان رفتن نجبای طراز اول ساسانی، دهقانان نقش سیاسی و اجتماعی عمده‌ای در تعیین سرنوشت ناحیه یا شهر و روستای خود داشتند. بعضی از آنان با تسلیم و پرداخت جزیه به سرداران مسلمان، قلمرو خود را از تهاجم اعراب و خون‌ریزی و غارت حفظ می‌کردند مانند دهقان‌زوایی (در عراق) که با عروء بن زید سردار عرب مصالحه کرد که به وی در ازای هر یک از افراد خویش چهار درهم بپردازد،^(۲۱) یا بسطام دهقان بُرس که با زهره پیمان بست و برای او پلها زد.^(۲۲) همچنین هنگامی که سپاه اعراب به ناحیه مَهروذ نزدیک بغداد رسید، دهقان این ناحیه با هاشم بن عتبّه قرار گذاشت که در برابر پرداخت یک جریب درهم، وی کسی را از اهالی نکشد.^(۲۳) به روایت طبری،^(۲۴) شیرزاد دهقان ساباط (قریه‌ای نزدیک مداین)

توانست جان یک صد هزار کشاورز را که در محاصره اعراب افتاده بودند، نجات دهد. در نواحی دیگر ایران نیز وضع به همین گونه بود. ربیع بن زیاد در سال ۳۰ هـ. ق از سوی عبدالله بن عامر روانه سیستان شد و به ناحیه زالق که دژی استوار بود، رسید و دهقان آن را اسیر کرد. دهقان در برابر مقداری زر و سیم جان خود را خرید و ربیع عهد کرد که خون او را نریزد.^(۲۵) همچنین عبدالله عامر با دهقان هرات به پنجاه کیسه درم صلح کرد.^(۲۶) چون قتیبه بن مسلم باهلی از طرف حجاج بن یوسف امارت خراسان یافت، دهقانان بلخ در طالقان به خدمت وی رفتند و در رکاب او از رود گذشتند.^(۲۷)

اما دهقانانی نیز بودند که تن به مصالحه نمی دادند و مقاومت می کردند و مرگ را بر زندگی مذلت بار ترجیح می دادند و کشته می شدند یا فرار می کردند، مانند شهریار یکی از دهقانان ناحیه تیسفون که جنگید و سرانجام کشته شد،^(۲۸) یادهقان دسگره (شهرکی نزدیک دجله) که متهم به خیانت شد و به فرمان هاشم بن عتبّه بن قتل رسید.^(۲۹) عتبّه بن غزوان چون به دشت میشان رسید و دریافت که اهالی آنجا قصد مقابله با اعراب را دارند، به جنگ پرداخت و دهقانان آنجا را کشت^(۳۰) بعدها نیز دهقان میسان (میشان) که از اسلام روی برگردانیده و کافر شده بود، به فرمان مُغیره بن شُعَیبه والی بصره کشته شد.^(۳۱)

در آخر سال ۱۵ و آغاز سال ۱۶ هجری هنگامی که عتبّه بن غزوان از بصره به سوق الاهواز حمله برد، دهقان آنجا به جنگ او آمد. سپس در برابر مالی با او آشتی کرد. اما پس از چندی دهقان عهدشکنی کرد و ابوموسی که از جانب عمر به جای مُغیره والی بصره شد، در سال ۱۷ هجری سوق الاهواز و نواحی نهر تیری را به جنگ فتح کرد.^(۳۲) ابوموسی با مردم شوش جنگ کرد و سرانجام

دهقان آنان طلب صلح کرد و بر آن شد که دروازه شهر را بگشاید بدین شرط که ابوموسی صد تن از اهل وی را امان دهد. ابوموسی پذیرفت و عهدهی بسته شد. ابوموسی آن صد تن را رها کرد، اما خود دهقان را کشت. (۳۳) موسی بن عبدالله خازم به ترمذ که دژی استوار بود، رفت. نخست دهقان او را پذیرفت و بعد که با او به توافق رسید، دهقان به ترکستان گریخت. (۳۴) از این روایات و روایات مشابه چنین برمی آید که، در آن دوران دشوار جنگ و خونریزی، دهقانان ایران دوست ایرانی توانسته‌اند با تدبیر و صلاح‌دید جان بسیاری از مردم خود را از مرگ برهانند و قلمرو خود را از غارت و ویرانی به دور نگاه دارند. حتی برای یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی دهقانان تنها ملجاء و پناه بودند. وی پس از گریختن از تیسفون و پس از جنگ نهاوند، به اصفهان رفت و دهقان آنجا به نام مطیار (۳۵) که به سبب مبارزه با اعراب اعتباری به دست آورده بود، نخست به شاه وعده کمک داد، اما به عللی به این وعده وفا نکرد. آنگاه یزدگرد به کرمان گریخت و از دهقان آنجا کمک خواست، اما نتیجه‌ای نگرفت سپس به مرو رفت و از ماهویه دهقان آنجایاری طلبید و سرانجام در همان‌جا کشته شد. (۳۶)

همچون دوره ساسانی، در دوران اسلامی نیز وظیفه دهقانان جمع‌آوری مالیات از رعایای خویش بود. علاوه بر آن، پرداختن به کار آبادانی و راهنمایی ابن‌سیلان را بر عهده داشتند و ضیافت کسانی که بهره‌ور از فیه (غنائم جنگی) بودند، خصوصاً در میان آنان موروثی بود. (۳۷) اما زمین‌های دهقانانی که در حمله اعراب به نواحی سواد (عراق) اسلام می‌آوردند، به فرمان عمر خلیفه به آنان واگذار می‌شد و از جزیه معاف می‌شدند. بلاذری (۳۸) نام تنی چند از این دهقانان را ذکر کرده است.

از روایات مختلف برمی آید که در اوایل دوره اسلامی، خصوصاً در شرق ایران، بعضی از دهقانان، در عمل، امرای کوچک محلی بوده‌اند و گاه هر شخص با ثروت و مکت و اعتبار اجتماعی دهقان نامیده می‌شد. گاهی دهقان معادل عنوان مرزبان به کار رفته است به گونه‌ای که در یک منبع شخصی دهقان به شمار آمده و در منبع دیگر همو مرزبان خوانده شده است. مثلاً در روایتی از طبری^(۳۹) اشخاصی به عنوان مرزبان کرمان و مرزبان مرو یاد شده و در روایتی دیگر از همین تاریخ‌نویس همان اشخاص با عنوان دهقان ذکر گردیده‌اند. بلاذری^(۴۰) از دهقان شوش یاد کرده، در حالی که دینوری^(۴۱) بدو عنوان مرزبان داده است. در روایتی از تاریخ سیستان،^(۴۲) ابرویز پسر رستم یک بار با عنوان شاه سیستان و بار دیگر با عنوان دهقان ذکر شده و همین شخص در روایت بلاذری^(۴۳) مرزبان سیستان به شمار آمده است. دیواشتیچ (Dewastic)، آخرین فرمانروای پنجکنت که در اسناد سغدی کوه مغ با لقب سرور یا شاه همراه است، در تاریخ طبری،^(۴۴) لقب دهقان دارد. نویسنده حدودالعالم^(۴۵) تعدادی از دهقان‌های نواحی ماوراءالنهر را یاد می‌کند و در اشعار فارسی تا قرن ششم هجری نیز دهقان در مفهوم حاکم و امیر و سرور، خصوصاً در شرق ایران (خراسان و ماوراءالنهر)، به کار رفته است.^(۴۶) سوزنی چندین تن از امرای محلی را با عنوان دهقان مدح گفته است و یکی از آنان لقب عین‌الدهاقین داشته است.^(۴۷) همچنین دهقانان گاه همراه با «ملک‌زادگان» «بزرگ‌زادگان»، و مهتران^(۴۸) گاه همراه با «ملوک و دانشمندان» و گاه همراه با «ملوک و مرزبان» و گاه همراه با «ملوک و مرزبانان»^(۴۹) و گاه همراه با «آسواران و جندسالاران» یاد شده‌اند.^(۵۰)

اهمیت و نفوذ محلی دهقانان سبب می‌شد که اینان گاه در حوادث سیاسی

و اجتماعی طرف شور فرمانروایان عرب نواحی قرار می‌گرفتند.^(۵۱) و گاه خود در اختلافات میان حکام عرب به طرفداری از متخاصمان برمی‌خاستند، مانند جانبداری دهقانان فاریاب و مرو و غیره از حارث بن سُریج در برابر عاصم بن عبدالله در سال ۱۱۶ هجری.^(۵۲) سهل بن سنباط که بابک خرم دین را در قلعه خویش پناه داد و سپس او را به حيله تحویل افشین داد، از دهقانان بود.^(۵۳) همچنین، ابن شروین طبری، که مأموریت بردن عبدالله برادر بابک را به بغداد برعهده داشت، دهقان بود و عبدالله در راه از وی خواست که به روش دهقانان با او رفتار کند و ابن شروین بدو شراب داد.^(۵۴) دهقانان در دربار سامانیان از اهمیت و احترام برخوردار بودند. رودکی (متوفی ۳۲۹/۳۳۰) در قصیده‌ای در توصیف مجلس بار نصر بن احمد امیر سامانی (۳۰۱ تا ۳۳۱ هـ.ق) مکان پیر صالح دهقان را در صف آزادان در مقابل صف امیران و بلعمی وزیر ذکر کرده است.^(۵۵)

بسیاری از رجال سیاسی مهم قرون نخستین اسلامی در شرق ایران از زمره دهقانان بوده یا نسب آنان به خاندان‌های دهقانان می‌رسیده است مانند احمد بن سهل بن هاشم از امیران معروف عهد سامانی که از دهقانان جیرنج (مرو) و از نوادگان یزدگرد سوم ساسانی به شمار می‌رفته است.^(۵۶) همچنین، پدر نظام‌الملک وزیر معروف سلجوقی از دهقانان متمول ناحیه بیهق به شمار آمده است.^(۵۷)

دهقانان با نقل روایاتی می‌کوشیدند که حتی بعضی از پادشاهان ساسانی را نیز از نسل دهقانان بدانند مانند داستانی که بر طبق آن مادر خسرو دوم دختر دهقانی از تخمه فریدون به شمار آمده است.^(۵۸)

دهقانان که بازمانده طبقات اشراف دوره ساسانی بودند، در دوره اسلامی

نیز می‌کوشیدند به همان روش زندگی کنند. جاحظ^(۵۹) در مورد آداب غذا خوردن دهقانان مطالبی می‌آورد که خود بازتابی از ذوق اشرافی زمان ساسانی در این مورد است. وی می‌نویسد که دهقانان بلعیدن یک باره غذا و به دندان کشیدن استخوان را برای جدا کردن گوشت آن و مکیدن استخوان را برای بیرون آوردن مغز آن ناپسند می‌دانند. غذا را با چنگال^(۶۰) می‌خورند و گوشت را با کارد می‌برند و زیر لب زمزمه می‌کنند. در مورد^(۶۱) پوشش و آرایش زنان دهقان (دهقانه) ماوراءالنهر بلاذری^(۶۲) آورده است که سعیدبن عبدالعزیز والی خراسان در زمان یزید دوم (۱۰۱ تا ۱۰۵ هـ ق) ملقب به خُذینه^(۶۳) بود، زیرا همانند زنان دهقان جامه‌ای رنگین به تن می‌کرد و موی خود را فرو می‌هشت. همچنین وی کمربند داشت و کاردی بر آن می‌بست و در اطراف خود بالش‌های رنگین داشت. دهقانان در جشن‌های نوروز و مهرگان همچون دوره ساسانی برای خلفا یا امرای محلی پیشکش می‌آوردند. طبری^(۶۴) از هدایایی که دهقانان در سال ۱۲۰ هـ ق به مناسبت مهرگان در شهر بلخ برای اسدبن عبدالله قسری حاکم خراسان آوردند به تفصیل یاد می‌کند.

در کتاب‌های عربی و فارسی قرون نخستین اسلامی داستان‌های کوتاه لطیفه‌آمیزی درباره دهقانان نقل شده که همه حکایت از ظرافت طبع و لطافت ذوق آنان دارد. مثلاً آمده است که دو مرد عرب از قبیله بنی‌اسد به سوی اصفهان روانه شدند و در راوند، شهرکی میان اصفهان و کاشان، دهقانی با آنان دوست و همراه شد. یکی از آن دو مرد عرب درگذشت و مرد دیگر به همراه دهقان بر سر گور او می‌رفت و هر دو جامی شراب می‌نوشیدند و جامی بر گور او می‌افشادند و سرانجام دهقان نیز درگذشت و آن مرد عرب بر گور آن دو تن حاضر می‌شد و

شعر می‌خواند.^(۶۵) ابن فندق^(۶۶) روایتی را می‌آورد که بر طبق آن هارون خلیفه عباسی (۱۷۰ تا ۱۹۳ هـ ق) بر سر راه خود به طوس در دهی از دهات بیهق بیمار شد و در آنجا چهار ماه میهمان دهقانی بود که از خلیفه به خوبی پذیرایی کرد و خلیفه با هدایای گرانبهایی از آنجا خارج شد. این روایت مانند بعضی روایات دیگر دلالت بر ثروتمندی بعضی از دهقانان دارد.

دهقانان، علاوه بر نقش سیاسی - اجتماعی، نقش فرهنگی مهمی نیز داشته‌اند. اینان از همان قرن اول هجری و استقرار حکومت عرب در مناطق مختلف ایران، به دارالخلافه‌ها و دارالاماره‌ها و بعداً به دربارهای شاهان سلسله‌های ایرانی شرق ایران به عنوان دانشمندان و خردمندانی ککه از تاریخ و فرهنگ ایران قدیم آگاه بودند، راه یافتند. بیهقی^(۶۷) می‌آورد که زیادبن ابیه (متوفی ۵۶ هـ ق) والی اموی عراق، در بصره سه تن از دهقانان کسری (خسرو پادشاه ساسانی) را در خدمت خود داشت که برای او از دولت ساسانی وعظمت و شکوه آن سخن می‌گفتند به گونه‌ای که وی از این جهت حکومت عرب را کمتر و کوچک‌تر از حکومت ساسانیان، می‌یافت. در تاریخ سیستان^(۶۸) سخنان حکمت‌آمیزی، همانند اندرزهای پهلوی، از قول رستم بن هُرمزد زردشتی که با عنوان دهقان یاد شده، نقل گردیده است. وی این سخنان را به خواست عبدالعزی بن عبدالله والی سیستان، از سوی عبدالله بن زیبر، بیان کرده است. فردوسی غالباً این گونه سخنان را از دهقانان نقل کرده است.^(۶۹) جاحظ بعضی اطلاعات عمومی عصر خود را که گاه جنبه فرهنگ مردم (فولکلور) دارد، از دهقانان نقل می‌کند.^(۷۰) در کتاب‌های عربی و فارسی دوران اسلامی به نامهای دانشمندان و ادبای بسیاری بر می‌خوریم که از قرن سوم و چهارم با عنوان دهقان‌یاد شده‌اند یا از خانواده

دهقانان بوده‌اند و در میان آنان به دانشمندان علوم دینی اسلامی نیز بر می‌خوریم.^(۷۱) بعضی از آنان نیز حامی علوم دینی بوده‌اند. ابن‌فندق^(۷۲) از دهقان ثروتمندی از اهالی قصبه سبزوار یاد می‌کند که در سال ۴۱۸ ه.ق برای ابن ابی‌الطیب که از زاهدان و مفسران بود، مدرسه‌ای بنا کرد. بسیاری از آنان مشوق فرهنگ و ادب ایرانی و زبان فارسی بوده‌اند. رودکی در قصیده‌ای آورده است که دهقانان نامور بدو سیم و مرکب می‌داده‌اند^(۷۳) فرّخی در خدمت دهقانی از دهاقین سیستان بود و هر ساله از او مستمری دریافت می‌کرد.^(۷۴) فردوسی نیز به روایتی خود از دهاقین طوس بود.^(۷۵)

دهقانان حافظ روایات حماسی و تاریخی و داستاهای عشقی ایران پیش از اسلام بوده‌اند. ابومنصور معمری گردآورنده شاهنامه ابومنصوری (تألیف شده به سال ۳۴۶ ه.ق) در مقدمه‌ای که اکنون از آن در دست است، آورده که برای تألیف اثر خویش دهقانان شهرهای گوناگون را پیش خود خواند.^(۷۶) در همین مقدمه گفتار دهقانان که بازماندگان شاهان قدیم به شمار آمده‌اند، مأخذ معتبر این شاهنامه ذکر شده است.^(۷۷) فردوسی در موارد مختلف مأخذ روایت خود را دهقان ذکر کرده است،^(۷۸) و احتمالاً منظور او روایات شفاهی آنان بوده است. شاعران دیگر نیز به روایت‌های دهقانان اشاره کرده‌اند مانند اسدی طوسی،^(۷۹) ایرانشاه،^(۸۰) و نظامی.^(۸۱) از این رو، یکی از معانی دهقان در فرهنگ‌های فارسی «تاریخ‌دان» است. علاقه دهقانان به فرهنگ ایران و ایران‌دوستی آنان موجب تحوّل کلمه دهقان در مفهوم «ایرانی» خصوصاً «ایرانی اصیل» در تقابل با «عرب» یا با «ترک» و «رومی» و غیره و عموماً «خارجی» و «غیر ایرانی» شده است. طبری^(۸۲) در مورد مروزان حاکم یمن در زمان خسرو انوشیروان می‌نویسد

که وی دو پسر داشت یکی به نام خُرّه خسرو که زبان عربی را دوست داشت و شعر عربی می‌خواند و دیگر که آسوار بود، به فارسی سخن می‌گفت و بر روش دهقانان می‌زیست (بندهقن)^(۸۳) فردوسی و دیگر شاعران قرن چهارم و پنجم مکرراً این کلمه را در این مفهوم به کار برده‌اند.^(۸۴) گاهی نیز دهقان در مفهوم «زردشتی» در تقابل با «مسلمان» به کار می‌رفته است.^(۸۵) به سبب شناختی که دهقانان از شراب و انواع آن داشتند و به تهیه و فروش آن نیز می‌پرداختند، دهقان در ادب عربی^(۸۶) و اشعار فارسی^(۸۷) به معنای تشخیص دهنده شراب و تهیه‌کننده آن به کار رفته است.

با گسترش سیستم اقطاع از قرن پنجم هجری و انحطاط طبقات زمین‌دار، به تدریج اهمیت و اعتبار دهقانان کاستی گرفت و واژه دهقان به تدریج از معنی «خرده مالک و مالک» به معنی «روستایی، زارع و کشاورز» یعنی معنایی که در اصل داشته بود تحول یافت.^(۸۸) گرچه در قرن ششم و هفتم هنوز این کلمه در معنی «مالک» به کار می‌رفت.^(۸۹)

یادداشت‌ها:

۱. ن.ک. به:

J.P. Margoliouth, supplement to the thesaurus syriacus of R.Payne smith, S.T.P., Pxford, 1927, p. 84a.

اگر کلمه مستقیماً از پهلوی به فارسی رسیده بود، بایستی به صورت دهگان می‌بود. معنای اصلی کلمه ظاهراً «منسوب به ده، روستایی» بوده است یعنی ترکیب ده + گان (نسبت) مانند بازرگان.

۲. مجمل‌التواریخ، به کوشش بهار، تهران، ۱۳۱۸، ص ۴۲۰.

۳. زند و همن یسن، به کوشش انکلساریا (B.T.Anklesaria)، بمبئی، ۱۹۵۷، فصل ۴ بند ۷ و ۵۴، ص ۱۸ و ۳۳.

۴. ارداویرافنامه (ارداویرافنامه)، به کوشش هوگ و وست (M.Haug and E.W.West)، بمبئی و لندن، ۱۸۷۲، فصل ۱۵ بند ۱۰، ص ۴۰، به کوشش زینو (Ph. Gignous)، پاریس، ۱۹۸۴، فصل ۱۵، بند ۵، ص ۶۶ و ترجمه و تحقیق ژاله آموزگار، تهران، ۱۳۷۲، ص ۵، به کوشش فریدون وهمن، لندن، برگ ۱۹، س ۶، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۵. مسعودی، مروج الذهب، به کوشش پلا (Ch. Pellat)، ج ۱، بیروت، ۱۹۶۵، ص ۳۲۷، بند ۶۶۲، یعقوبی شهریح را رئیس ناحیه (رئیس الکور) معنی کرده است. ن.ک. به: نعقوبی، تاریخ، به کوشش هرتماسا (M.Th. Houtsma)، لندن، ۱۸۸۳، ج ۱، ص ۲۰۳. نیز ن.ک. به:

A.Christensen, L, Iran sous les sassanides, copenhagen, 1944, p. 140.

۶. طبری، تاریخ، به کوشش دوخویه (De Goeje)، یکم، لیدن، ۱۸۷۹-۱۹۰۱، ص ۴۳۴، بلعمی، تاریخ، به کوشش بهار و گنابادی، تهران، ۱۳۴۱، ص ۳۴۵؛ ابن البلخی، فارسنامه، به کوشش گای لیسترانج و نیکلسون (G.Le Strange, R.N. Nicholson)، لندن، ۱۹۲۱، ص ۳۷.

۷. کریستن سن، همان، ص ۱۱۲ و ۱۱۳.

۸. مسعودی، همان جا.

۹. در کتیبه‌های اوایل دوران ساسانی مانند کتیبه شاپور در کعبه زردشت یا کتیبه‌های کرتیر (کردیر) و کتیبه نرسی و پایکلی و نیز در منابع خارجی همزمان با این کتیبه‌ها چنین عنوانی نیامده است.

۱۰. ثعالبی، غرر، به کوشش زوتنبرگ (Zotenberg)، پاریس، ۱۹۰۰، ص ۶.

۱۱. دینکرد، به کوشش مدن (D.M. Madan)، بمبئی، ۱۸۷۴-۱۹۲۸، ص ۶۸۸ و ۵۹۴ و ۴۳۸.

۱۲. بیرونی، آثارالباقیه، به کوشش زاخو (E.Saehau)، لایپزگ، ۱۸۷۸، ص ۲۲۵ و ۲۲۱-۲۲۰، ثعالی، همان جا. نیز ن.ک. به:

A. Christensen, Les types du premer homme et du premier roj dans l' histoirejgendajre des Iraniens, I, stockholm, 1917, pp. 68, 134, 151, 156.

و ترجمه فارسی آن: احمد تفضلی، ژاله آموزگار، نخستین انسان و نخستین شهریار در تاریخ افسانه‌های ایرانیان، ج ۱، تهران، ۱۳۶۳، ص ۱۶۵ و ۱۳۹ و غیره.

13. Wekard.t, Waykard/t

۱۴. ثعالبی، همان جا.

۱۵. طبری، همان جا، ابن البلخی، همان جا.

۱۶. ن.ک. به: کتاب مذکور از کریستن سن، ترجمه فارسی، ج ۲، تهران، ۱۳۶۸، ص ۴۳۴ و ۴۳۵ و مراجع مذکور در آنجا.

۱۷. در پهلوی واسپوهرگان (Waspuhragan).
۱۸. بیرونی، همان، ص ۲۱۸.
۱۹. بیرونی، همان، ص ۲۲۵؛ مقایسه کنید با قانون مسعودی، ج ۱، حیدرآباد، ۱۹۵۴. ص ۲۶۴؛ گردیزی، زین‌الخبار، به کوشش عبدالحی حبیبی، تهران، ۱۳۴۷، ص ۲۳۹ و ۲۴۵؛ قزوینی، عجائب المخلوقات، به کوشش وستنفلد (F.W.stenfeld)، لایپزیک، ۱۸۴۸، ص ۸۳.
۲۰. دینوری، اخبار الطوال، به کوشش گیرگاس (V.Girgass)، لیدن، ۱۸۸۸، ص ۱۱۶ و ۱۱۷.
۲۱. بلاذری، فتوح البلدان، به کوشش صلاح‌الدین منجد، قاهره، ۱۹۵۶-۶۱، ص ۳۰۷.
۲۲. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۴۲۱؛ بلاذری، همان، ص ۳۱۸.
۲۳. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۴۶۱؛ بلاذری، همان، ص ۳۲۴.
۲۴. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۴۲۶.
۲۵. فتوح البلدان، ص ۴۸۴.
۲۶. زین‌الخبار، ص ۱۰۲.
۲۷. فتوح البلدان، ص ۵۱۶.
۲۸. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۴۲۳ تا ۲۴۲۳.
۲۹. فتوح البلدان، ص ۳۲۴.
۳۰. فتوح البلدان، ص ۴۲۰.
۳۱. فتوح البلدان، ص ۴۲۲.
۳۲. بلاذری، همان، ص ۴۶۴.
۳۳. فتوح البلدان، ص ۴۶۶؛ مقایسه کنید با اخبار الطوال، ص ۱۴۰.
۳۴. فتوح البلدان، ص ۵۱۴.
۳۵. اصل ایرانی آن احتمالاً مهریار بوده است.
۳۶. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۸۷۵ تا ۲۸۷۷.
۳۷. تاریخ طبری، یکم، ص ۴۷۰.
۳۸. فتوح البلدان، ص ۳۲۵.
۳۹. تاریخ طبری، یکم، ص ۲۸۷۲ تا ۲۸۷۷؛ مقایسه کنید با اخبار الطوال، ص ۱۴۸، عامل مرو؛ زین‌الخبار، ص ۱۰۲، سالار و دهقان مرو.
۴۰. فتوح البلدان، ص ۴۶۶.

۴۱. اخبار الطوال، ص ۱۴۰.
۴۲. تاریخ سیستان، به کوشش محمدتقی بهار، تهران، ۱۳۱۴، ص ۸۱.
۴۳. اخبار الطوال، ص ۴۸۵.
۴۴. تاریخ طبری، دوم، ص ۱۴۴۶.
۴۵. حدود العالم، به کوشش منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۴۰، ص ۸۲ و ۸۳ و ۱۰۰ و ۱۱۴.
۴۶. مسعود سعد، دیوان، به کوشش رشید یاسمی، تهران، ۱۳۱۸، ص ۳۷۴، ناصر خسرو، دیوان، به کوشش مجتبی مینوی و مهدی محقق، تهران، ۱۳۵۳، ص ۱۰۷.
۴۷. سوزنی، دیوان، به کوشش ناصرالدین شاه حسینی، ص ۳۱۱ و ۴۸۵ و ۴۳۶ و ۲۲۴ و ۲۰۰ و ۳۲۶.
۴۸. نرشحی، تاریخ بخارا، به کوشش محمدتقی مدرس رضوی، چاپ دوم، تهران، ۱۳۵۱، ص ۹ تا ۸۴ و ۵۴ و ۱۳ و ۸۵.
۴۹. مجمل التواریخ، ص ۳۲۸.
۵۰. تاریخ طبری، یکم، ص ۳۲۴۹؛ فتوح البلدان، ص ۵۰۵، که در آنجا به جای چند سالاران، ده سالارن (رؤسای ده‌ها) آمده است.
۵۱. مثلاً ن. ک. به: تاریخ طبری، دوم، ص ۱۴۲۰.
۵۲. تاریخ طبری، دوم، ص ۱۵۶۹.
۵۳. مجمل التواریخ، ص ۳۵۷.
۵۴. تاریخ طبری، سوم، ص ۱۲۳۱.
۵۵. تاریخ سیستان، ص ۳۱۹.
۵۶. زین الاخبار، ص ۱۵۱.
۵۷. ابن فندق، تاریخ بیهق، به کوشش احمد بهمنیار، تهران، ۱۳۱۷، ص ۷۳ و ۷۸.
۵۸. مجمل التواریخ، ص ۷۳.
۵۹. جاحظ، البخلاء، به کوشش فان فلوتن (Van Vloten)، لیدن، ۱۹۰۰، ص ۷۱. نظیر همین روایت در مورد غذا خوردن اشراف ایرانی در کتاب العرب ابن قتیبه دینوری، چاپ در رسائل البلغاء، به کوشش محمد کردعلی، چاپ چهارم، قاهره، ۱۳۷۴ هـ / ۱۹۵۴ م، ص ۳۶۳ نیز آمده است. نیز ن. ک. به: جلال همایی، شعوبیه، مهر، سال ۲، شماره ۱۳۱۴ ص ۱۲، ص ۱۲۹۷.
۶۰. در متن عربی بارجین شاید به معنی «قاشق» نیز باشد.
۶۱. اشاره به زیر لب خواندن باج یا دعای سفره زردشتیان.

۶۲. فتوح البلدان، ص ۵۲۴، مقایسه کنید با تاریخ طبری، دوم، ص ۱۴۱۷ و ۱۴۱۸.
۶۳. خذینه به معنی خاتون یا بانوست.
۶۴. تاریخ طبری، دوم، ۱۶۳۵ تا ۱۶۳۸.
۶۵. یاقوت حموی، معجم البلدان، به کوشش وستنفلد (F.W.stenfeld)، لایپزیک، ۱۸۶۶-۱۸۷۳، ج ۲، ص ۷۴۰؛ ابوتمام، دیوان الحماسه، یا شرح تبریزی، ج ۱، قاهره ۱۳۳۱ه ق/۱۹۱۳ م، ص ۳۶۲. مقایسه کنید با فتوح البلدان، ص ۳۹۸ و ۳۹۹. نیز ن. ک. به: مجتبی مینوی، دهقانان سیمرخ، شماره ۱، اسفند ۱۳۵۱، ص ۱۱ و ۱۲.
۶۶. تاریخ بیهق، ص ۴۷. ۴۸.
۶۷. ابراهیم بن محمد بیهقی، المحاسن والماوی، به کوشش شوالی (F.Schwally) و گیسن (Giessen)، 1902، ص ۲۹۹.
۶۸. تاریخ سیستان، ص ۱۰۶.
۶۹. مثلاً شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۹، ص ۲۱۱ بیت ۳۳۸۰.
۷۰. جاحظ، کتاب الحيوان، به کوشش عبدالسلام هارون، ج ۲-۱، قاهره، ۱۳۸۵ه ق/۱۹۶۵م؛ ج ۱، ص ۱۱۵؛ ج ۲، ص ۱۲۵.
۷۱. تاریخ بیهق، ص ۱۱۶ و ۱۴۹.
۷۲. همان، ص ۱۸۵.
۷۳. رودکی، آثار منظوم، به کوشش عبدالغنی میرزایف، دوشنبه، ۱۹۵۸، ص ۴۵۸.
۷۴. نظامی عروضی، چهارمقاله، به کوشش محمد معین، تهران، ۱۳۳۳، ص ۵۸.
۷۵. همان، ص ۷۵.
۷۶. مقدمه شاهنامه ابومنصوری، به کوشش محمد قزوینی، در هزاره فردوسی، تهران، ۱۳۲۲، ص ۱۶۴ و ۱۶۵.
۷۷. همان، ص ۱۷۰، نیز بلعمی، تاریخ، ص ۷ و ۸.
۷۸. مثلاً شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۲۸، بیت ۱؛ ج ۲، ص ۱۷۰، بیت ۱۵؛ ج ۳، ص ۶ و ۷ بیت ۸ و ۱۹؛ ج ۴، ص ۳۰۲ بیت ۱۹ و ۲۰؛ ج ۶، ص ۱۶۷ بیت ۲۵.
۷۹. گرشاسب نامه، به کوشش حبیب یغمایی، تهران، ۱۳۱۷، ص ۲۱، بیت ۱.
۸۰. ایران‌شاه، بهمن نامه، به کوشش رحیم عقیقی، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۷.
۸۱. نظامی گنجوی، شرفنامه، به کوشش وحید دستگردی، تهران، ۱۳۱۶، ص ۴۳۶ و ۵۰۸.

۸۲. تاریخ طبری، یکم، ص ۱۰۴۰.
۸۳. همان، سوم، ص ۱۲۲۷.
۸۴. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۱، ص ۲۱، بیت ۱۲۸؛ ج ۹، ص ۳۰۷، بیت ۷، ج ۹، ص ۳۱۹، بیت ۱۰۵ و ۱۰۶؛ ناصرخسرو، دیوان، ص ۱۵۶ و ۸۳ و ۲۸۸؛ فرخی، دیوان، ص ۲۸۲ و ۲۷۴ و ۳۱۴؛ ابوحنیفه اسکافی به نقل تاریخ بیهقی، به کوشش علی اکبر فیاض، تهران، ۱۳۷۰، ص ۸۵۶؛ عنصری، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۲، ص ۱۳۷ و ۲۳۹.
۸۵. شاهنامه، چاپ مسکو، ج ۹، ص ۹۷، بیت ۱۴۸۳، ج ۹، ص ۱۳۴، بیت ۲۱۰۶؛ فرخی، دیوان، به کوشش محمد دبیر سیاقی، تهران، ۱۳۴۳، ص ۲۹۴؛ نظامی، شرفنامه، ص ۲۳۸؛ خاقانی، دیوان، به کوشش ضیاءالدین سجّادی، تهران، [۱۳۳۸]، ص ۴۱۱؛ امیر معزی، دیوان، به کوشش عباس اقبال، تهران، ۱۳۱۸، ص ۶۰۴ و ۶۱۲؛ قطران، دیوان، به کوشش محمد نخجوانی، تبریز، ۱۳۳۳، ص ۲۵۴؛ تاریخ سیستان، ص ۹۳، همراه با گبرکان.
۸۶. جاحظ، البیان و التبيين، به کوشش عبدالسلام هارون، ج ۳، قاهره، ۱۹۶۰، ص ۳۴۵؛ راغب اصفهانی، محاضرات الادباء، چاپ بیروت، ج ۱ (۱۹۶۱)، ص ۶۸۴ و ۶۸۵.
۸۷. بشار مرغزی، به نقل محمدین بدرالجاجرمی، مونس الاحرار، ج ۲، به کوشش میرزا صالح طبیب تهران، ۱۳۵۰، ص ۴۷۰؛ خاقانی، دیوان، ص ۳۲۳ و ۳۵۹.
۸۸. ن.ک. به: لمبتین (A.K.S. Lambton)، دائرة المعارف اسلام، چاپ جدید، ذیل dihqan.
۸۹. نجم الدین دایه رازی، مرصادالعباد، به کوشش محمدامین ریاحی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۵۱۴. درباره «دهقان»، علاوه بر کتابها و مقالات مذکور ن. ک. به: محمد آبادی، «پیشینه دهقان در ادب پارسی»، هنر و مردم، سال ۱۵، شماره ۱۷۹، شهریور ۱۳۵۶، ذص ۶۴ تا ۷۰؛ اسماعیل حاکمی، «معانی دهقان در زبان و ادب فارسی» سخن، سال ۲۶، شماره ۱۱ و ۱۲، بهمن و اسفند ۱۳۵۷، ص ۱۲۳۱ تا ۱۲۳۷؛ ذبیح الله صفا، «دهقانان» آموزش و پرورش، سال ۲۲، شماره ۱، فروردین ۱۳۲۶، ص ۳۹ تا ۴۳؛ حماسه سرایی در ایران، تهران، ۱۳۳۳، ص ۶۲-۶۴، گیتی فراح رستگار، «دهقان قدیم خراسان» خراسان و شاهنشاهی ایران، مشهد، ۱۳۵۰، ص ۱۲۵ تا ۱۶۰؛ مجتبی مینوی، «دهقانان»، سیمرغ، شماره ۱، اسفند ۱۳۵۱، ص ۸ تا ۱۳.